

روایتی از حاج علی اکبر و فاطمه خانم  
که دلخوشی زندگی شان، ۴۰ نوه و نتیجه است

## خانه پدر بزرگ پناه چند نسل

برای آن  
اولین  
یا نت  
هر  
آمد  
فوشد

### خانه ای که بچه ها

فریده خدادادی، نخستین  
پدر بزرگ و مادر بزرگ، بزرگ  
است. او می گوید: قبلاً در زیر  
صبح که بیدار می شدم، اول  
آن ها صبحانه می خوردم و  
فریده خانم از آن سال ها، باز  
و می گوید: پدر بزرگ خیلی به  
حتی ایام مناسبتی مانند ش  
می کردیم. همه عاشق خانه  
و نمی گفت ساکت باشید، س  
بعد مکثی می کند و با نشان  
از آن روزهای گذرد. اما فرزند  
و مادر بزرگ دارند، اغلب می  
به خاطر شیطنت بچه ها ن  
شاید یکی از دلایل ماندگاری  
همیشه جایی برای راحت بو  
خانواده نیستند؛ آن ها واس  
اگر یکی از نوه ها بخواهد ح  
سراغ پدر بزرگ و مادر بزرگ  
دختر و پسر تفاوتی ندارد. ه  
امن و صمیمی باشد.

صفائی اقرارمان برای گفت وگو با آقای حیدریان پدر بزرگی با چهل نوه و نتیجه در  
خانه شان در محله فلسطین است. خانه ای کوچک، اما با صفا. آن قدر کوچک  
که وقتی بچه ها و نوه ها دور هم جمع می شوند، جای خالی برای نشست  
کم می آید. اما انگار در این خانه، چیزی که هیچ وقت کم نمی شود جا برای خنده  
بچه ها است و احوال پرسی نوه ها.  
علی اکبر حیدریان هشتاد و نه ساله و همسرش، فاطمه دل افروز هشتاد و سه ساله؛  
هنوز هم از شلوغ شدن خانه شان خسته نمی شوند. برعکس، انگار هر بار که خانه  
پر می شود، حال خودشان هم بهتر می شود. حاصل ۷۳ سال زندگی مشترک این  
زوج، ۹ فرزند، ۲۷ نوه و ۱۳ نتیجه است؛ خانواده ای که هنوز هم برای دورهم بودن  
دنبال بهانه می گردند.



### لبخند شیرین پدر بزرگ

آقای علی اکبر را می شود از عرقچین مشکی روی سر و موها و ریش  
یکدست سفیدش شناخت. صورتش پر از چین های ریز است؛ چین هایی  
که انگار هر کدام بخشی از سال های زندگی اش را بی صدا روایت می کنند.  
دست های مهربان و سالمندش آرام روی پاهایش قرار گرفته؛ دست هایی  
که روزگاری برای بزرگ کردن ۹ فرزند زحمت کشیده اند و حالا نوه ها و  
نتیجه ها دورشان می گردند.

نگاهش به نوه هایش است و لبخند گوشه لبش؛ لبخندی که شاید بیشتر  
از هر توضیحی نشان می دهد از داشتن این خانواده بزرگ چقدر خوشحال  
است. کنارش همسرش فاطمه دل افروز نشسته است؛ مادر بزرگی با روستری  
سفید و موهایی که سفیدی شان از زیر روستری پیداست. صورتش پر از  
خطوطی است که سال های عمرش را نشان می دهد، اما لبخند ملائمت  
از جدیت این چین ها کم می کند.

آقای علی اکبر از همان سال های جوانی دلش خانواده ای پرجمعیت می خواسته  
است. خودش می گوید: حتی آرزو داشتم خداوند دوازده فرزند به من بدهد.  
حالا شش پسر و سه دختر دارم که هر کدام خانواده خودشان را ساخته اند.  
خدا نگهدارشان باشد.

### نوه با نوه فرق ندارد

آقای علی اکبر سال ۱۳۳۲ در سن شانزده سالگی ازدواج کرده است. به قول  
خودش خیلی سال است که از تجربه پدر شدنش می گذرد. اما وقتی از  
او می پرسیم بین تولد اولین فرزند و اولین نوه چه تفاوتی برایش وجود  
داشته است؛ با همان لبخندی که بر لب دارد می گوید: هر وقت خبر تولد  
فرزند، نوه یا نتیجه ای را دادند خیلی خوشحال شدم. احساس شیرینی  
آن ها فرقی نمی کند.

برای او تفاوتی میان اولین نوه، آخرین نوه یا نتیجه ها وجود ندارد. هر  
کودکی که به دنیا آمده، فصل تازه ای برای خوشحالی خانواده حیدریان  
بوده است. او خدا را شکر می کند که نوه هایش موفق هستند. می گوید  
هر جاکه می رود، نخستین دعایش برای فرزندان، نوه ها و نتیجه هایش  
است. دعایی ساده برای سلامتی، عاقبت به خیری آن ها و اینکه اعضای  
خانواده همیشه کنار هم بمانند.

### پدر بزرگی که هنوز هم بازی بچه ها است

با زیاد شدن سن و بیشتر شدن نسل های خانواده، شاید خیلی ها تصور کنند پدر بزرگ  
دیگر فقط باید از دور شاهد بازی بچه ها باشد؛ اما در خانه حیدریان ماجرا فرق می کند.  
نوه ها و نتیجه ها هنوز هم پدر بزرگ را برای بازی ها و خنده هایش دوست دارند.  
وقتی از سروصدای بچه ها می پرسیم، آقای علی اکبر لبخند می زند و توضیح می دهد: این ها  
همیشه در حال بازی هستند و شیطنت می کنند. من هم پایه پای آن ها از بازی هایشان  
لذت می برم و خسته نمی شوم. گاهی بچه های کوچک تر را که خیلی گریه می کنند  
بغل می گیرم تا آرام شوند.

در میان گفت وگویی ما با مادر بزرگ، بچه های کوچک تر در آغوش پدر بزرگ می روند.  
بزرگ ترها کنارش می نشینند و بازی می کنند و او هم تا جایی که توان دارد همراهشان  
می شود.  
شاید همین همراهی است که باعث شده تصویر او در ذهن نسل های مختلف خانواده،  
پدر بزرگی باشد که هنوز می شود کنارش نشست، با او حرف زد و بازی کرد.

### دست پخت فاطمه خانم برای نوه و نتیجه

فاطمه دل افروز هم با شلوغی خانه مشکلی ندارد. وقتی از او می پرسیم از همه  
و سروصدای بچه ها خسته نمی شود، لبخند می زند و می گوید: نه، صدایشان برایم  
دلنشین است.

برای او مهم نیست بچه ها در حین بازی خانه را به هم بریزند. می گوید بچه باید بازی  
کند و به همین دلخوش است. بعد از بازی و شیطنت های کودکانه شان خانه را همراه  
مادر هایشان جمع و جور می کنیم. این مادر بزرگ هشتاد و سه ساله هنوز برای نوه ها وقت  
دارد؛ درست همان طور که سال ها پیش برای بچه های کوچک خانواده وقت می گذاشت.  
اگر پدر بزرگ بیشتر بازی هایش برای نوه ها دوست داشتنی است، مادر بزرگ را با  
مهربانی، دست پخت خوب و البته دوبیتی هایش تعریف می کنند.